

تئوری تعدد موضوع علم

حجت الاسلام علی فقیهی *

چکیده:

از بحث‌هایی که در مقدمه علم اصول مطرح است و ذهن بزرگان علم اصول دوره‌های اخیر را به خود مشغول ساخته دست‌یابی به موضوع علم در علوم مختلف و در نهایت دست‌یابی به موضوع علم اصول است چرا که برای هر علمی یک موضوع است که عبارتست از جامع ذاتی میان موضوعات همه مسائل علم نگارنده بر آنست که هیچ دلیل مبنی بر اینکه برای هر علمی یک موضوع است وجود ندارد بلکه می‌توان از مجموع مسائل یک علم بیش از یک جامع انتزاع نمود که هر جامع نسبت به گروهی از موضوعات مسائل که داخل در یک حقیقت است جامع ذاتی باشد مانند کلمه و کلام در علم نحو، محسن لفظی و محسن معنوی در علم بدیع، معلوم تصویری و معلوم تصدیقی در علم منطق، کتاب و سنت و اجماع و عقل در علم اصول (طبق یک نظر) چرا که اگر این امور متعدده خود موضوع نباشد یا موضوع امر واحد و جامع عنوانی است که می‌توان گفت در هیچ علمی از عوارض جامع عنوانی بحث نمی‌شود و یا موضوع امر واحد و جامع ذاتی است که باید گفت مگر نباید در علم از عوارض آن گفتگو شود آن چیست و چرا مصادیق آن ذکر شده. این مقاله به آراء دانشمندان بزرگ علم اصول در این زمینه پرداخته و پس از تحلیل و نقد نظریه طرح شده را اثبات می‌کند و از آنجا که تعریف کلمه‌های بکار رفته نقش مهمی در فهم آراء دارد لذا تاکید بیشتری بر آن شده است.

کلید واژه‌ها: جامع ذاتی، جامع عنوانی، عوارض ذاتیه، قضا یا

الف) تعریف علم

تردیدی نیست که نویسنده هر علمی هدف خاصی را دنبال می‌کند بطور مثال هدف نویسنده علم منطق آموزش چگونگی استدلال صحیح از حیث صورت است و یا هدف نویسنده علم اصول دستیابی به قواعدی است که به کمک فضایه آمده و او را در به دست آوردن احکام شرعیه از أدله معتبره یاری دهد و با هدف نویسنده علم فقه بیان حکم شرعی افعال مکلفین است.

حال که هدف نویسندگان علوم متفاوت است هر نویسنده برای تدوین علم مورد نظرش به گردآوری قضایائی می‌پردازد که هدفش را تامین کند بطور مثال نویسنده علم اصول به قضایائی چون حجت خبر واحد و حوب مقدمه واجب حجیت ظواهر قرآن می‌پردازد چرا که این دسته از قضایا مؤثر در استخراج احکام الهی هستند و از گردآوری آنچه که هدف او را تامین نکند پرهیز می‌کند. از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که علم یعنی مجموعه‌ای از قضایا که جامع آنها اشتراک در غرض است (البروجردی النجفی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۴- الفیاض، بی‌تا، ج ۱، ۲۷۱- الغروی الاصفهانی، بی‌تا، ج ۱، ۴)

ب) تعریف موضوع علم

هر چه که محور بحث و گفتگو در یک علم است موضوع علم نام دارد بطور مثال در علم نحو محور بحث کلمه و کلام است و از آثار و خصوصیات آن گفتگو می‌شود و یا در علم فقه محور بحث افعال مکلفین است و اینکه فعل او دارای چه حکمی است و یا در علم منطق محور بحث معرف و حجت است. و به بیان علمی و دقیق هر چه که از عوارض ذاتی آن در یک علم بحث شود موضوع آن علم است و برای توضیح عرض ذاتی بیان چهار امر ضروری است.

اول مقصود از عرض چیست:

عرض در فلسفه به معنی ماهیتی است که وجودش نیاز به موضوع دارد مانند سفیدی در برابر جوهر که وجودش قائم به غیر نیست. و عرض در منطق هر چیزی است که خارج از ذات بوده و در خارج با او متحد است و در مقابل ذاتی قرار دارد بنابراین مفهوم عرض در این دو علم کاملاً متفاوت است چرا که عرض منطقی ممکن است جوهر باشد مانند ناطق نسبت به حیوان و یا حیوان نسبت به ناطق چون هر یک از این دو خارج از ذات دیگری است و اتحاد وجودی دارند البته هر یک از این دو وقتی با نوع آن «انسان» سنجیده شود ذاتی است و می‌توان نتیجه گرفت

که عرض فلسفی مطلق و عرض منطقی نسبی است.

حال که مقصود از عرض در فلسفه و منطق و تفاوت آن روشن شد گوئیم مقصود از عرض در تعریف موضوع علم عرض به معنای منطقی آنست و می‌توان نتیجه گرفت در هر یک از مسائل علم همانطور که محمول عرض ذاتی برای موضوع آن مسئله است مسئله نیز عرض ذاتی برای محمول است و عرض منطقی اختصاص به محمول ندارد. مثلاً هنگامی که بگوئیم الفاعل مرفوع رفع عرض ذاتی برای فاعل و فاعل هم عرض ذاتی برای رفع است و یا وقتی بگوئیم الجسم موجود که یکی از مسائل فلسفی است همانطور که وجود عرض برای جسم است جسم نیز عرض برای وجود است چرا که تعریف عرض منطقی نسبت به هر یک از موضوع و محمول صادق است و هر یک از موضوع و محمول نه عین دیگری و نه جزء دیگری بلکه خارج از دیگری و اتحاد وجودی دارند (المنتظری، ۱۴۱۵، ۱۱)

دوم: تعریف واسطه در عروض و واسطه در ثبوت

عرض و معروض از نظر وجود واسطه و عدم وجود واسطه به سه قسم تقسیم می‌شود.

- ۱- میان عرض و معروض واسطه وجود دارد و واسطه در ثبوت است مقصود از واسطه در ثبوت آنست که عروض علت دارد مانند عروض گرما بر آب که علت دارد و آن آتش و مانند آنست.
- ۲- میان عرض و معروض واسطه وجود دارد و واسطه واسطه در عروض است و نه واسطه در ثبوت و مقصود از واسطه در عروض آنست که اسناد عرض به معروض اسناد مجازی است و اسناد عرض به واسطه اسناد حقیقی است و عرض حقیقه عرض واسطه است مانند کسیکه در کشتی سوار است که گاه گوئیم کشتی حرکت می‌کند و گاه گوئیم کسیکه در آن نشسته در حرکت است ولی نسبت حرکت به کسیکه در آن نشسته مجاز است.
- ۳- میان عرض و معروض واسطه‌ای وجود ندارد نه واسطه در عروض و نه واسطه در ثبوت مانند آتش گرم است چرا که معلوم است اسناد گرما به آتش حقیقی است زیرا آتش است که گرم است پس واسطه در عروض ندارد و از طرفی گرمی آتش علت ندارد و مستند به ذات اوست پس واسطه در ثبوت هم ندارد.

سوم: اقسام واسطه در عروض: برای واسطه در عروض نشش قسم ذکر شده

- ۱- واسطه نسبت به معروض فصل است و به تعبیر دیگر واسطه مساوی با معروض و داخل در حقیقت اوست مانند الإنسان مدرک که اگر می‌گوئیم انسان مدرک است به دلیل ناطق بودن اوست و عروض ادراک بر انسان بواسطه نطق و فصل اوست.
- ۲- واسطه نسبت به معروض جنس است مانند الانسان متنفس که اگر انسان متنفس است به دلیل حیوان بودن اوست.
- ۳- واسطه خارج از حقیقت معروض و مساوی با معروض است مانند الانسان ضاحک که خنده به دلیل تعجب است و تعجب خارج از حقیقت انسان و مساوی با اوست.
- ۴- واسطه خارج از حقیقت معروض و اخصّ از معروض است مانند الحيوان متکلم که تکلم حقیقه مربوط به انسان است و انسان خارج از حقیقت حیوان و اخصّ از اوست.
- ۵- واسطه خارج از حقیقت معروض و اعمّ از معروض است مانند المتکلم ماش که مشی برای حیوان است و اسنادش به متکلم مجاز است.
- ۶- واسطه مباین با معروض است مانند کسیکه سوار کشتی شده و بگوئیم الجالس متحرک که حرکت مال سفینه است و نه کسیکه در آن نشسته است.

چهارم: مقصود از عرض ذاتی:

مقصود از عرض ذاتی خصوص عرضی است که واسطه میان او و معروض وجود ندارد یعنی اسناد عرض به معروض حقیقی است (الخراسانی، بی‌تا، ج ۱، ۲۰۱) و یا اگر واسطه هست واسطه فصل معروض است یعنی واسطه مساوی با معروض و داخل حقیقت اوست (الفیاض، بی‌تا، ج ۱، ۲۱۰) و به رای دیگر واسطه مساوی با معروض باشد خواه فصل باشد یا نباشد (الشهابادی، بی‌تا، ۲۶) حال با توجه به آن چه گذشت می‌توان گفت هرچه که از خصوصیات خود او و یا از خصوصیات فصل او گفتگو شود موضوع علم می‌باشد.

و یا از خصوصیات مساوی او اگرچه خارج از حقیقت معروض باشد.

ج) آیا همه علوم باید موضوع داشته باشند و علم بدون موضوع نمی‌شو یا خیر؟

مشهور بر این عقیده است که علم بدون موضوع نمی‌شود و بلکه میان قدماء امر مسلمی بوده و برای علم سه جزء قائل بودند موضوع مسائل و مبادی و در ابتدای هر علم به تعیین

موضوع آن می‌پرداختند در برابر مشهور نظر دبر اینست هیچ دلیلی بر اینکه علم باید موضوع داشته باشد وجود ندارد.

دلیل قول اول قاعده الواحد لا یصدر الا عن الواحد می‌باشد که عکس الواحد لا یصدر منه الا الواحد است و مفهوم آن اینست که معلول واحد باید یک علت داشته باشد همچنانکه از یک علت یک معلول صادر می‌شود (الطباطبائی، ۱۳۶۴، ۱۶۷ الی ۱۶۵) به هر حال کسانی که قائلند که علم باید موضوع داشته باشد به عکس قاعده استدلال نموده‌اند و اینکه یک معلول از یک علت صادر می‌شود و چون غرض در هر علمی یکی است باید علت آن نیز یک امر باشد و آن علت مسائل علم نخواهد بود چون مسائل مجموعه‌ای از قضایاست که در موضوع و محمول مختلف هستند پس باید علت جامع میان موضوعات مسائل باشد که موضوع علم است و امر واحدی است (الفیاض، بی‌تا، ج ۱، ۱۶ - البروجردی النجفی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۹۰)

جواب: قاعده ربطی به مسئله ما ندارد چرا که اولاً قاعده مربوط به واحد حقیقی است و نه واحد عنوانی و به بیان دیگر اینکه گفته می‌شود غرض در هر علم یکی است چنین نیست بلکه ما به تعداد مسئله علم غرض داریم آری اسم غرض بر همه صادق است اگرچه هیچگونه جامع ذاتی میان غرضهای مسائل وجود ندارد بطور مثال هدف از خواندن نحو مصون ماندن از خطا است اما این هدف اسمی است بر غرضهای متفاوت چرا که مسئله الفاعل مرفوع ما را از خطای در اعراب فاعل باز می‌دارد همچنانکه آشنائی به نصب مفعول ما را از خطای در نصب مفعول باز می‌دارد (الغروی الاصفهانی، بی‌تا، ج ۱، ۸)

ثانیاً قاعده مربوط به امر بسیطی است که هیچ جهت ترکیبی در آن نباشد (الطباطبائی، ۱۳۶۴، ۱۶۰ - الفیاض، ۱۳۶۴، ج ۱، ۱۷) اما دلیل کسی که قائل است علم بدون موضوع می‌شود اینست که هیچ دلیلی بر لزوم موضوع برای علم نداریم و حقیقت علم مجموعه‌ای از قضایاست که نقش در غرض از آن علم دارد (الفیاض، بی‌تا، ج ۱، ۳۱ - الغروی الاصفهانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۵ - البروجردی النجفی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۹۰)

بلکه در غالب علوم جامع ذاتی میان موضوعات مسائل وجود ندارد. مثلاً در علم فقه میان صلوه که امر وجودی است و صوم که امر عدمی است چگونه می‌توان جامع گرفت و یا در علم نحو میان کلام و کلمه چه جامعی وجود دارد با اینکه کلام منقوم به نسبت است که از سنخ قول نیت و آیا می‌توان جامع را لفظ بودن در نظر گرفت و همینطور در علم بلاغت چه جامعی میان

فصاحت و بلاغت وجود دارد و یا در علم اصول میان اصول و امارات چه جامعی وجود دارد در حالیکه اماره جهت کشف از واقع در آن لحاظ شده و در اصول جهت عدم ارائه واقع به هر حال در علوم تقلیه و علوم ادبی جامع واحد وجود ندارد اگرچه در بسیاری از علوم عقلیه می توان جامع واحد ارائه نمود (البروجردی النجفی، ۱۳۶۴، ج ۱، ۱۲)

د) آیا موضوع علم جامع میان موضوعات مسائل علم است و یا جامع میان محمولات مسائل

مشهور بر این عقیده است که موضوع علم همیشه جامع میان موضوعات مسائل علم است و نسبت موضوع علم به موضوع مسئله نسبت کلی طبیعی به فرد است بطور مثال موضوع در علم فقه فعل مکلف است که نسبت به نماز که موضوع مسئله است نسبت کلی به مصداق است (الخراسانی، بی تا، ج ۱، ۲)

نظر دیگری که وجود دارد از مرحوم آیت الله بروجردی است و آن اینست که موضوع علم جامع میان محمولات مسائل علم است و نه موضوعات مسائل و تعریفی که از موضوع علم شده بر این عقیده منطبق است زیرا موضوع آن چیزی است که از عوارض ذاتی آن بحث شود و همچنانکه محمول مسائل علم نسبت به موضوع آن عرض ذاتی است موضوع مسائل علم نیز نسبت به محمول آن عرض ذاتی است به نظر ایشان مراد گذشتگان از موضوع علم جامع میان محمولات است و در هر علم محمول یکی است مثلاً در فلسفه موضوع علم وجود است که جامع میان محمولات علم است چرا که می گوئیم الواجب موجود الجسم موجود و در علم نحو مسائل علم عبارتند از الفاعل مرفوع المفعول منصوب و المضاف الیه مجرور که جامع میان محمولات اعراب آخر کلمه است (المنتظری، ۱۴۱۵، ۱۳ الی ۱۲)

ایرادی که بر ایشان می توان نمود اینست که اگر موضوع علم را جامع میان محمولات مسائل علم بدانیم باز هم جامع ذاتی نخواهیم داشت در حالیکه موضوع علم باید جامع ذاتی باشد بطور مثال در علم نحو تنها از اعراب بحث نمی شود مثلاً هنگامی که از حال بحث می شود تنها از اعراب آن بحث نمی شود بلکه از شرائط حال و ذوالحال و عامل حال نیز بحث می شود و جامع ذاتی میان اعراب حال و این امور وجود ندارد و همینطور در دیگر مسائل علم نحو و یا در علم فقه محمولات مسائل امور اعتباری است از قبیل طهارت، وجوب، نجاست. مثلاً می گوئیم خون نجس است، نماز واجب است، آب مشکوک الطهاره و النجاسه طاهر است و میان امور اعتباری جامع

ذاتی وجود ندارد.

ه) موضوع اصول از منظر بزرگان این علم

نظر آیت الله بروجرودی: از آنجا که به نظر ایشان موضوع علم جامع میان محمولات مسائل علم است موضوع بنظر ایشان «الحجّه فی الفقه» است چرا که در علم اصول بحث می‌شود آیا خبر واحد حجّت است، آیا ظواهر قرآن حجّت است و آیا اجماع منقول به خبر واحد حجّت است و از آنجا که مقصود از حجّت معنی لغوی آنست قهراً هرچه را که مولی بدان احتجاج کند داخل در بحث است بنابراین مباحث قطع و اصول عملیه یعنی اشتغال، برائت، تخبیر، استصحاب از موارد «الحجّه فی الفقه» است.

اشکالی که بر ایشان وارد می‌شود این است که اگر بحث ملازمات عقلیه در استخراج احکام شرعیه نقش دارند چرا باید آنها را وارد مبادی نمود.

از طرفی اکثر مباحث «الفاظ در مورد مصادیق اصاله الظهور است و نه بحث از الحجّه فی الفقه». بهرحال اگر موضوع علم اصول الحجّه فی الفقه باشد بخش مهمی از مسائل علم اصول از این علم خارج می‌شود.

نظر مرحوم آخوند خراسانی: ایشان می‌فرماید در تمام علوم میان موضوعات مسائل لامحاله جامعی است که موضوع آن علم است و انطباقش بر موضوعات مسائل انطباق کلی بر فرد است پس موضوع جامع منطبق بر موضوعات مسائل است اگرچه اسمش را ندانیم.

جواب همیشه جامع ذاتی میان موضوعات مسائل وجود ندارد مضافاً معلوم نبودن موضوع با غرض از تعیین موضوع در هر علم سازگار نیست.

نظر محقق قمی و صاحب فصول: میرزای قمی موضوع علم اصول را ادله اربعه به وصف دلیلیت آن می‌داند (القمی، بی‌تا، ۹) یعنی کتابی که دلیل است و نه ذات کتاب موضوع علم اصول است و همینطور در باقی أدله.

مرحوم صاحب فصول می‌فرماید: موضوع علم اصول أدله اربعه بذواتها می‌باشد و نه به وصف دلیلیت چراکه اگر موضوع أدله اربعه بوصف دلیلیت باشد مباحث حجّیت باید از علم اصول خارج شود. و در جواب آن دو بزرگوار می‌توان گفت اگر موضوع علم اصول ادله اربعه باشد خواه به وصف دلیلیت یا ذات آن ادله باید بسیاری از مسائل علم اصول از این علم خارج شود مانند مباحث امارات، مباحث استلزامات عقلیه و مباحث اصول عملیه شرعیه و عقلیه (الفیاض، بی‌تا، ج ۱، ۲۹)

(و) موضوع واحد یا متعدّد

از آنچه گذشت معلوم شد در رابطه با موضوع علم بعضی بر این عقیده‌اند که علم بدون موضوع نمی‌شود و گروهی دیگر وجود موضوع را برای علم ضروری نمی‌بینند اگرچه می‌تواند موضوع هم داشته باشد و ما نظر دوم را پذیرفتیم ولی سؤال اینست اگر هم نظر اول را بپذیریم و بگوئیم علم بدون موضوع نمی‌شود چه دلیلی وجود دارد که موضوع علم باید امر واحد باشد و چرا نتوان از مجموع مسائل یک علم چند جامع انتزاع نمود که هر جامع نسبت به گروهی از موضوعات مسائل جامع ذاتی باشد آیا دلیل عقلی مانع است و آن قاعده الواحد لایصدر الا عن الواحد است که عکس قاعده الواحد لایصدر منه الا الواحد می‌باشد که جواب آن گذشت و آن اینکه این قاعده عقلیه ربطی به این مسئله ندارد و هیچ کس هم استناد به این قاعده را نپذیرفته است و یا تعریفی که برای موضوع علم شده مانع است، آنچه در تعریف علم آمده این بود « ما یبحث فیه عن عوارض الذاتیه» که مفهوم آن اینست هر چه که محور بحث است و از خصوصیات او گفتگو می‌شود موضوع علم است و محور بحث در یک علم ممکن است امر واحد باشد و یا امور متعدّد و اگر هم مقصود از کلمه «ما» در تعریف امر واحد باشد آیا می‌توان تعریف را مستند قرار داد.

بنظر می‌رسد گذشتگان مانعی برای تعدّد موضوع علم نمی‌دیدند لذا در بعضی از علوم موضوع را متعدّد گرفته‌اند مانند کلمه و کلام در علم نحو، محسن لفظی و معنوی در علم بدیع، (الفقیهی، ۱۳۸۶، ۲۲۴) معلوم تصدیقی و تصوّری در علم منطق و أدله اربعه در علم اصول (طبق یک نظر)

حال سؤال اینست آیا به نظر آنان موضوع متعدّد بوده یا جامع چند امر را موضوع می‌دانستند که سه احتمال مطرح است.

- اول آنان جامعی چه عنوانی و چه ذاتی برای آن چند امر نمی‌دیدند و موضوع را متعدّد می‌دانستند که مطلوب و مدّعی همینست.

- دوم موضوع را جامع عنوانی میان آن چند امر می‌دانستند که در جواب گوئیم در علم از عوارض جامع ذاتی بحث می‌شود و نه از عوارض جامع عنوانی

- سوم موضوع جامع ذاتی میان آن چند امر می‌باشد که در جواب گوئیم با این فرض آنان موضوع علم را معلوم نکرده‌اند بلکه مصادیق آنرا ذکر نموده‌اند در حالیکه موضوع باید معلوم شود



تا از عوارض ذاتیه آن بحث شود.

حال نگاهی به نحوه تدوین علم می‌اندازیم: برای مدّون یک علم ابتدا عرض خاصی مطرح است مانند آشنایی به جهان هستی، و یا شناخت زیباییهای بکار رفته در قران و کلام عرب و یا دست یافتن به قواعدی که بدون آنها نمی‌توان به حکم شرعی دست یافت وی برای دستیابی به غرض مورد نظر به گردآوری قضایائی می‌پردازد که در جهت غرض او قرار داد و با گردآوری همه آنها به هدف خود که تدوین علم مورد نظر است دست یافته است و در عین حال موضوع آن علم را در ابتدای آن علم ذکر می‌کند آن هم نه به این دلیل که کار علم پایان نیافته بلکه به این دلیل که طالب آن علم با آگاهی کلی به مباحثی که طرح خواهد شد آشنا باشد و برای دستیابی به موضوع علم چنانچه میان موضوعات قضایا جامع ذاتی وجود داشته باشد آنرا موضوع علم خود قرار می‌دهد مانند موجود و با وجود در علم معقول و اگر نتوانست برای همه قضایا یک جامع ذاتی پیدا کند بلکه دو جامع ذاتی داشت موضوع علم را دو امر قرار می‌دهد مانند محسن لفظی و محسن معنوی در علم بدیع زیرا وی زیباییهای بکار رفته در قرآن کریم و کلام عرب را از دو نوع متفاوت دیده است چرا که گروهی از زیباییها از لفظ نشأت می‌گیرد. و گروهی دیگر از مفهوم و یا در علم نحو که مجموعه قضایایی که در صیانت از خطای در گفتار نقش دارند در دو جامع ذاتی قرار می‌گیرند و آن کلمه و کلام است چرا که حقیقت کلام نسبت است به خلاف کلمه که لفظ است.

و گاه هم موضوع بیش از دو امر است مانند علم اصول که غرض نویسنده این علم دسترسی به قواعدی است که فقیه را در استخراج حکم شرعی از ادله معتبره یاری دهد از اینرو وی به بررسی هر قضیه ای که احتمال رود در جهت غرض اوست می‌پردازد و سپس چه بسا موضوع علم را ادله اربعه قرار می‌دهد چرا که بعضی از قواعد داخل در نوع کتاب و گروهی در نوع سنت و گروهی دیگر در نوع اجماع و یا عقل قرار می‌گیرد و جامع ذاتی واحدی وجود ندارد و گاه نتیجه بررسی نویسنده اصول نسبت به بخشی از قضایا که در یک نوع داخلند محدودیت و یا وسعت موضوع است بطور مثال اگر نتیجه بحث در قیاس و مصادیق آن قطع به عدم اعتبار باشد قیاس از محدوده موضوع علم خارج می‌شود و اگر نتیجه بحث اعتبار آن باشد قیاس هم به موضوع علم اضافه می‌شود و بهمین دلیل است که عامه موضوع علم اصولرا اموری و شیعه امور دیگر می‌داند. از آنچه گفته شد معلوم شد که موضوع علم متفرّع بر مسائل علم و منتزع از آنست و

نمی‌توان محدوده مسائل علم را با موضوع علم تعیین کرد و غرض از ذکر آن در ابتدای هر علم صرفاً ورود با بصیرت به آن علم است یعنی طالب علم از ابتدا بداند که با چه مفاهیمی آشنا می‌شود.

نتیجه:

موضوع علم ممکن است یک امر باشد مانند علم معقول که موضوعش وجود یا موجود است و ممکن است بیش از یک امر باشد مانند علم منطقی و نحو و دلیلی بر لزوم وحدت موضوع وجود ندارد و غرض از ذکر موضوع در ابتدای هر علم صرفاً آشنایی به مباحث طرح شده است و در حقیقت علم دخالتی ندارد زیرا حقیقت علم مجموعه‌ای از قضایاست که بر اساس غرض از آن علم تنظیم شده است و موضوع علم متفرع و منتزع از مسائل علم است.

فهرست منابع

- ۱- البروجردی النجفی، محمدتقی، (۱۳۶۴)، **نهایه الافکار**، الجزء الاول و الثاني، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
- ۲- الخراسانی، محمد کاظم، (بی‌تا)، **کفایه الاصول**، المجلد الاول، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
- ۳- الشهبادی، ملا عبدالله، (بی‌تا)، **الحاشیه علی تهذیب المنطق**، طهران، المکتبه الاسلامیه.
- ۴- الطباطبائی، محمدحسین، (۱۳۶۴)، **نهایه الحکمه**، قم، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
- ۵- الغروی الاصفهانی، محمدحسین، (بی‌تا)، **نهایه الدرأیه**، المجلد الاول، قم، انتشارات فیروز آبادی.
- ۶- الفیاض، محمد اسحاق، (بی‌تا)، **محاضرات فی اصول الفقه**، الجزء الاول، قم، دارالکتب العلمیه.
- ۷- النقیه، علی، (۱۳۸۶)، **اصول البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع**، قم، المؤلف، الطبعة الثانيه.
- ۸- القمی، میرزا ابوالقاسم، (بی‌تا)، **قوانین الاصول**، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- ۹- الکاظمی الخراسانی، محمدعلی، (۱۴۰۴)، **فوائد الاصول**، الجزء الاول و الثاني، قم، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
- ۱۰- المنتظری، حسینعلی، (۱۴۱۵)، **نهایه الاصول**، قم، نشر تفکر، الطبعة الاولى.